

## نقد و بررسی تاریخ سیزده ساله مازندران (۷۵۰-۷۶۲ق) در گزارش‌های

## منابع تاریخی سده هشتم هجری

احد مهربان‌نژاد کلاگری\*، علیرضا کریمی، ولی دین‌پرست، حسین میرجعفری  
 دانشجوی دکترای تاریخ ایران بعد از اسلام، دانشگاه تبریز؛ دانشیار گروه تاریخ، دانشگاه تبریز؛  
 دانشیار گروه تاریخ، دانشگاه تبریز؛ استاد گروه تاریخ، دانشگاه اصفهان  
 تاریخ دریافت: (۱۳۹۹/۰۶/۲۴) تاریخ پذیرش: (۱۳۹۹/۰۸/۰۷)

### Critique of the Thirteen-year History of Mazandaran (750-762 AH) in the Reports of Historical Sources of the Eighth Century AH

Ahad Mehrabannejad Kelageri, Ali-Reza Karimi, Vali Dinparast, Hossein Mirjafari

Ph.D Student in Post-Islamic Iranian History, University of Tabriz; Associate Professor, Department of History, University of Tabriz; Associate Professor, Department of History, University of Tabriz; Professor, Department of History, University of Isfahan

Received: (2020 /09 /14)

Accepted: (2020 /10 /28)

#### Abstract

The eighth century historiography of Mazandaran is a reflection of the efforts of the Marashi dynasty in order to show events upside down and distorted. This kind of writing and attitude was republished by historians in later centuries. Therefore, the repetition of this method in historiography led to the "dominant narrative. The lack of attention of historians after Mirzahir to the details of the events presented by historians of the Timurid government and the author of the history of Royan led to the formation of a one-sided narrative on the history of the thirteen-year events of Mazandaran. A conception in which all sins are imposed on the Chalavi dynasty and the Marshians show their innocence.

Based on data from all historical sources, it can be said that the founder of the Marashian government did not play a role less than *Afrasiab Chalavi* in the thirteen-year events of Mazandaran. Undoubtedly, he, who was involved in this series of events, eliminated other competitors with exact plan. At the same time that the Marashi government was carrying out its political actions did not neglect its propaganda activities, but by fabricating a false story, it put all guilts the thirteen-year-old events on the shoulders of the defeated enemies. The ultimate goal of this propaganda was to discredit the opponents and create a charming image of the founder of the Marashi government. This distortion is fully reflected in the book of the history of Tabarestan by Marashi and was unequivocally accepted by historians of later centuries.

**Keywords:** Historiography, Marshies, Chalavids, Timurid, Mazandaran.

#### چکیده

تاریخ‌نگاری سده هشتم مازندران بازتابی است از تلاش حکومت مرعشی جهت دیگرگونه نمودن رخدادها و ارائه روایت دلخواه از تاریخ؛ روایتی که در سده‌های بعدی، از سوی تاریخ‌نگاران بازنشر شده تا به «روایتی مسلط» تبدیل می‌گردد. عدم توجه تاریخ‌نگاران پس از میرظهیر به جزئیات وقایعی که تاریخ‌نویسان دستگاه تیموری و اولیاء الله آملی در تاریخ رویان ارائه می‌کنند موجب شد تا روایتی یکسویه در زمینه تاریخ وقایع سیزده ساله مازندران شکل بگیرد. برداشتی که در آن تمام گناه به پای دودمان چلاوی نوشته شده و مرعشیان از هر نظر تطهیر می‌گردند. برپایه داده‌های برگرفته از همه منابع تاریخی می‌توان گفت که بنیان‌گذار حکومت مرعشیان کمتر از افراسیاب چلاوی در حوادث سیزده ساله مازندران نقش ایفا نمود. بی‌گمان وی که در مجموعه این حوادث دست داشت با نقشه‌ای حساب شده، دیگر رقبای خود را از سر راه برداشت. اما حکومت مرعشی هم‌زمان با اقدامات سیاسی از فعالیت تبلیغی نیز غافل نماند بلکه با برساختن داستانی جعلی گناه تمام حوادث سیزده ساله را بر دوش دشمنان شکست خورده نهاد. هدف غایی این تبلیغات بدنام ساختن مخالفان و آفرینش چهره‌ای فرهمند از بنیان‌گذار حکومت مرعشی بود. داستانی که در تاریخ طبرستان میرظهیرالدین مرعشی به صورت‌بندی نهایی‌اش رسید و توسط مورخان سده‌های بعدی چون و چرا پذیرفته شد.

**کلیدواژه‌ها:** تاریخ‌نویسی، مرعشیان، چلاویان، تیموریان، مازندران.

## ۱. مقدمه

شرایط موجود سیاسی برآمده از مرگ فخرالدوله حسن واپسین شاه باوند دورانی از آشوب و درگیری سیاسی را میان مدعیان قدرت در پی آورد که طی یک دوره سیزده ساله از ۷۵۰ تا ۷۶۲ق به درازا کشید. سرانجام این سادات مرعشی بودند که نزاع قدرت در مازندران خاوری را به سود خود پایان دادند. ذکر این نکته بایسته است که شاهان باوند به عنوان صاحبان قدرت مشروع مازندران خاوری به‌شمار می‌رفتند. بر پایه آنچه مشهور است، کیاافراسیاب چلاوی در پی دستیابی به قدرت، فخرالدوله حسن - آخرین شاه باوند- را به قتل رساند وی که فاقد نفوذ لازم به منظور مهار دیگر مدعیان بود، به‌دنبال کسب مشروعیت چاره‌ای جز توسل به میرقوام الدین مرعشی نداشت و بنابراین به درویش‌مآبی روی آورد. پس از مدتی و با بروز اختلاف میان دو طرف، سرانجام کیاافراسیاب از قدرت ساقط و حکومت جدید مرعشیان با شعار تحقق عدالت، به قدرت رسید. گمان می‌رود در این روایت تحریفی تاریخی رخ داده باشد که طی آن خاندان پیروز - مرعشیان - کوشید با وارونه نمودن حقایق به تخریب چهره رقبا و تطهیر خود بپردازد و شگفت اینکه در این کار نیز توفیق یافتند چرا که بیشتر منابع تاریخی حتی تا امروز روایت خاندان مرعشیان از این رویداد را می‌پذیرند. درحالی‌که بررسی منابع تاریخی نشان می‌دهد در منابع، دست‌کم بیش از صد سال، داستانی متفاوت از آنچه اینک مشهور شده، از حوادث سیزده ساله بازگو می‌شد. گمان می‌رود تبلیغات گسترده مرعشیان عامل اصلی به محاق رفتن آن‌دسته از روایات بوده است. تبلیغاتی که نخستین بار در

تاریخ طبرستان میرظهیرالدین مرعشی شکل نهایی به خود گرفت و تا امروز بدون کمترین اظهار تردیدی در منابع گوناگون بازگو و بنیانی برای نتیجه‌گیری‌های نادرست گشت. بر پایه آنچه تاکنون گفته شد، پرسش این است که چند دسته روایت از رویدادهای این سیزده سال در منابع ضبط شده است؟ چرا داستان مرعشیان دیگر روایت‌ها را از نظر مورخان دوران بعدی می‌اندازد؟ و از چه روی پژوهندگان معاصر هم التفاتی به روایات دیگر ندارند؟

برپایه آنچه از بررسی روایت‌های مختلف به‌دست می‌آید فرض ما بر این است که واپسین شاه باوند قربانی توطئه‌ای سیاسی بود که سه خاندان مرعشی، چلاوی و کیاجلالیان در آن نقش داشتند ولی اختلاف بر سر تقسیم منافع به دشمنی میان متحدان دیروز انجامید و در پایان مرعشیان با کنار زدن دیگر رقبا به حکومت مازندران دست یافته و به‌عنوان فاتحان این میدان روایتی را بر سر زبان‌ها انداختند که هدف آن تخریب چهره مخالفان و تطهیر میرقوام بود و این روایت در تاریخ طبرستان مرعشی شکل نهایی به خود گرفت و در منابع تاریخی پس از او به‌صورت پیاپی تکرار شد. در دوران معاصر هم دلایل چندی چون: عدم توجه پژوهشگران به جزئیات بازگوشده در منابع پیش از میرظهیرالدین مرعشی و به گمان ما دخالت دادن عقاید مؤلف در نگارش تاریخ و... به رواج خوانش و برداشتی نادرست از تاریخ سیزده ساله مازندران منجر شد.

در پژوهش حاضر برآنیم تا با بررسی موردی - تاریخ سیزده ساله مازندران - نشان دهیم چگونه عدم توجه به جزئیات به تحریف حقایق تاریخی

حرکت مرعشیان را جدال عدالت‌خواهانه ستم‌دیدگان علیه اشراف و هیئت حاکمه فاسد منطقه بنمایاند. شگفت اینکه وی درباره تاریخ مرعشیان به *زبدۃ‌التواریخ* دسترسی داشته ولی در این رابطه اصلاً توجهی بدانچه حافظ ابرو نوشته نمی‌کند.

برخی از تاریخ پژوهان نیز در آثار خود حرکت مرعشیان را «نهضت و قیام» علیه اشراف منطقه می‌خوانند (شامی، ۱۳۶۳: مقدمه/ ۲۰؛ عمادی حائری، ۱۳۹۴: ۱۴). و شماری هم این تغییر سیاسی را ادامه حرکت سربداران خراسان قلمداد کرده‌اند که با تکیه بر نفوذ اجتماعی و مذهبی برآمده از اصول مکتب تشیع و براندازی حکومت ستمگر افراسیاب چلاوی زمینه را برای تحقق حقوق مذهبی و اجتماعی مردم مازندران فراهم آورد. (دهباشی، ۱۳۷۷ و حسینی؛ آقانوری، ۱۳۹۴)

درحالی که در یک نگاه کلی می‌توان دریافت سادات به هیچ روی ساختارهای مالکیتی پیش از خود را در زمینه زمینداری دگرگون نکردند، درنتیجه هیچ تحولی در مناسبات ارضی منطقه و مناسبات میان ارباب و رعیت روی نداد که بتوان از «انقلابی» اجتماعی دم زد. تنها دگرگونی جابه‌جایی مالکان سیدتبار به‌جای فرمانروایان بومی بود؛ تغییری که در سرتاسر تاریخ ایران رخ می‌داد. پس نباید این‌گونه شعارها را چندان جدی انگاشت. در اینجا، آنچه بیش از رخدادهای تاریخی خود را نمایان می‌سازد بازنویسی تاریخ متأثر از فضای سیاسی حاکم بر زمانه نویسندگان است. باید بدانیم همه این مورخان متأثر از روایتی‌اند که میرزطهیرالدین مرعشی در *تاریخ طبرستان و رویان و مازندران* پیرامون رخدادهای سال‌های ۷۵۰ تا

می‌انجامد. با کمی دقت منابع را از منظر زمانی می‌توان به دو دسته پیش و پس از میرزطهیرالدین تقسیم کرد؛ یعنی زمانی که داستان در شکل «روایت مسلط» توسط میرزطهیر شکل نهایی به خود گرفت. گذشته از این، به‌لحاظ درون‌مایه با سه روایت مواجه‌ایم. نخست گزارش اولیاءالله آملی، دوم حکایت تاریخ‌نویسان دستگاه تیموری و سوم روایت مرعشیان.

## ۲. پیشینه پژوهش

مورخانی که به تاریخ مازندران سده هشتم پرداخته‌اند، کمابیش همه نگاهی منفی به خاندان چلاوی دارند و از «غدر» کیاافراسیاب در کشتن آخرین شاه باوند یاد می‌کنند. تاریخ‌نویسان معاصر هم با پذیرش این روایت، به این تغییر قدرت عناوینی چون قیام، نهضت، انقلاب و... داده‌اند. حسین اسلامی (۱۳۹۰: ۲/ ۷۲۳، ۷۳۳) حرکت مرعشیان را «انقلاب» و مخالفانشان را «ضدانقلابی» می‌خواند. او با تکیه مطلق بر داده‌های مرعشی به چلاویان با عنوان دشمنان انقلاب نگاهی کاملاً منفی دارد (همان: ۲/ ۷۳۳، ۷۳۸، ۷۴۲). نویسندگان دیگری که غالباً متأثر از ادبیات چپ‌گرایانه سده بیستم هستند، حاکمان پیشامرعشی منطقه را «اشرافیت کهن و نماد فئودالیسم» و حرکت مرعشیان را تلاش توده برای دستیابی به قسط و برابری، عدالت و مساوات، برداشتن آثار فسق و فجور و ظلم و ستم امرا و خوانین محلی قلمداد می‌کنند (همان: ۷۸ و ۸۱؛ راوندی، ۱۳۸۲: ۲/ ۳۴۰؛ الهیاری و دیگران، ۱۳۸۹: ۱۴ و ۲۳؛ ستوده، بی‌تا: ۱۱؛ نبئی، ۱۳۷۵: ۱۷۰؛ میرجعفری، ۱۳۸۳: ۱۹). یعقوب آژند (۱۳۶۵: ۵۵-۷۳) با خوانشی خاص از تاریخ تلاش می‌کند

۷۶۲ق ارائه کرده است، در نتیجه نگاهی کاملاً یکسویه به حوادث از جانب این نویسندگان اجتناب‌ناپذیر است. اینک نگاهی کوتاه به روایت پذیرفته شده می‌اندازیم.

### ۳. نگاهی کوتاه به روایت پذیرفته شده

داستان مرعشیان که ابتدا میرظهیر آن را نقل نموده و سپس باقی منابع از دوران صفویه تاکنون آن را پذیرفته‌اند از این قرار است که: کیا افراسیاب به اتهام ارتباط نامشروع فخرالدوله حسن با خواهرزاده‌اش که درعین حال فرزند ناتنی شاه بود، فتوای قتل او را از فقیهان گرفته و توسط دو فرزندش آخرین شاه باوند را به قتل رساند. سپس برای رهایی از سرزنش و نگاه منفی مردم به کسوت درویشان و در زمره هواخواهان میربزرگ درآمد. اما رفته رفته با رونق کار دراویش، او از قدرت رو به تزاید میرقوام دچار وحشت شده و تصمیم به حذفش می‌گیرد. در آغاز از علمای وقت فتوایی مبنی بر کفرگویی میرقوام گرفته و وی را به زندان می‌افکند اتفاقاً در همان شب محبوس شدن شیخ، فرزند ارشد افراسیاب بر اثر بیماری قولنج مرده و افراسیاب ناگزیر به آزاد کردن شیخ می‌شود چراکه مردم این دو واقعه را حمل بر کرامت سید کرده‌اند. به هر روی افراسیاب که دیگر راهی جز جنگ برایش نمانده بود به سمت قریه دابو محل استقرار میرقوام و یارانش می‌رود و در نبردی موسوم به «جلالک مارپرچین»<sup>۱</sup> آخرین قمار زندگی خود را انجام و در پایان هم حکومت و هم جانش را می‌بازد. جالب اینکه در همان آغاز نبرد تیری به

افراسیاب اصابت کرده و او را می‌کشد. نشانه‌ای که از سوی هواخواهان میرقوام‌الدین مرعشی به دخالت نیروهای غیبی در برپایی حکومت شیخ تعبیر می‌گردد (مرعشی، ۱۳۴۵: ۱۷۲). این خلاصه‌ای از شناخته‌شده‌ترین روایت این رخداد تاریخی است. اندکی ژرف‌نگری در منابع ما را به داده‌هایی رهنمون می‌کند که درستی داستان میرظهیرالدین مرعشی را با پرسش‌هایی بزرگ مواجه می‌سازد.

برخورد دوگانه مولف تاریخ طبرستان و رویان و مازندران با این رویداد خاص نشان می‌دهد که وی در گفتار خود دچار تناقض شده است و این دوگانگی نشان می‌دهد که گوینده در پی پنهان نمودن برخی از شواهد تاریخی است. ظهیرالدین مرعشی در پیوند با قتل ملک فخرالدوله باوند این دوگانگی را آشکار می‌کند. هنگامی که هدفش تخریب چهره چلاویان است وی قتل غافلگیرانه شاه باوندرا «خیانت» چلاویان خوانده و از شاه باوند با عنوان «شهید» یاد می‌کند (مرعشی، ۱۳۴۵: ۱۷۲)؛ در صورتی که بنابر گفته وی این حکم به توشیح میرقوام‌الدین رسیده و در نتیجه او همدر کشتن شاه نقش داشته است. اما در اینجا تاریخ‌نویس جهت تبرئه جد اعلائی خود، به نقل داستانی دیگر دست می‌یازد و سخن از ارتباط نامشروع شاه مقتول با دخترخوانده‌اش رانده و می‌کوشد صدور فتوای قتل از سوی میربزرگ را توجیه‌پذیر کند (همان: ۱۲۱، ۱۸۱، ۲۰۴). گو اینکه از نظر شرعی اثبات حکم زنا تابع تحقق شرایطی بسیار دشوار است و چگونه می‌توان پنداشت «سید زاهد عابد متدین متورع عالمی» (همان: ۱۶۶) نظیر میرقوام تنها بر پایه شنیده‌ها و شایعات بر چنین فتوایی صحه گذارد؟ پیداست که داستان اندکی

نخست گزارش اولیاءالله آملی، دوم حکایت تاریخ‌نویسان دستگاه تیموری و سوم روایت مرعشیان.

نکته قابل توجه درباره منابع پس از میرظهیر این است که تقریباً بیشتر آنها در دوران بعد متأثر از او هستند و روایت وی از حوادث مازندران را بازگو می‌کنند. تاریخ مازندران شیخعلی گیلانی، حبیب‌السیر خواندمیر، تاریخ الفی، تاریخ ایلچی نظام‌شاه، احسن‌التواریخ روملو، عالم‌آرای عباسی، زبور آل داوود و... بازتابنده روایت خاندان مرعشی‌اند. در این میان، مورخان دوره صفویه انگیزه کافی برای دشمنی با چلاویان داشتند. نخست، درگیری میان حسین کیای چلاوی با شاه اسماعیل صفوی (خواندمیر، ۱۳۸۰: ۴/ ۴۷۷؛ خورشاه بن قباد، ۱۳۷۲: ۲۶؛ تنوی، ۱۳۸۲: ۷/ ۵۴۸۲؛ روملو، ۱۳۸۴: ۲/ ۲۹۹-۲۹۲؛ اسکندریگ منشی، ۱۳۸۲: ۱/ ۲۹) دوم، اخذ روایات از تاریخ میرظهیرالدین مرعشی (خواندمیر، ۱۳۸۰: ۲/ ۴۰۱، ۳/ ۳۳۰، ۳۳۷؛ خورشاه بن قباد، ۱۳۷۲: ۲۲۵؛ گیلانی، ۱۳۵۲: ۵۱؛ اسکندریگ منشی، ۱۳۸۲: ۱/ ۱۲۸) و سومین دلیل ادعای انتساب دو خاندان به سیادت و تشیع را باید در زمره مهم‌ترین دلایل نگاه منفی آنان به چلاویان دانست. (خورشاه بن قباد، ۱۳۷۲: ۱۵۲)

دسته‌ای از منابع هم وجود دارند که روایتی متفاوت از آنچه ظهیرالدین ارائه داده را ثبت کرده‌اند. هرچند در قیاس با میرظهیر گزارش کوتاه‌تری دارند، اما در همان مختصر به نکاتی اشاره نموده‌اند که پژوهشگر را با این گمانه روبه‌رو می‌کند که شاید اتفاقاتی دیگرگونه از آنچه «روایت مسلط» مدعی است، رخ داده باشد. این گزارش‌ها که توسط تاریخ‌نگاران دربار پادوسبانی

پیچیده‌تر از آن است که «روایت مرعشی» مدعی آن بود. ولی به هر روی، این روایت به تنها خوانش پذیرفته شده از رویدادهای تاریخی مازندران آن روزگار تبدیل و نزد مورخان بعدی پذیرشی بی‌چون و چرا یافت (بنگرید به: گیلانی، ۱۳۵۲: ۵۴؛ اعتمادالسلطنه، ۱۳۹۳: ۲۸۱؛ مهجوری، ۱۳۸۱: ۱/ ۳۱۲؛ همو، ۱۳۴۵: ۱۵/ ۲، ۱۶؛ برزگر، ۱۳۸۰: ۲/ ۳۴۰-۳۶۰؛ رابینو، ۱۹۳۶م: ۴؛ پیرنیا؛ آشتیانی، ۱۳۸۰: ۶۲۸). با وجود اینکه نویسنده اثر مرعشیان در تاریخ ایران می‌کوشد تا با تحلیل و بررسی حوادث روابط دوسویه چلاویان و سیدقوام‌الدین مرعشی را واکاوی نماید اما او نیز به ناگزیر به خوانش مرعشی سر سپرده و پشتیبانی‌های اولیه میرقوام‌الدین از کیاافراسیاب را «رفتار کریمانه» می‌خواند. (مجد، ۱۳۸۰: ۷۶)

#### ۴. رخدادهای سیزده ساله در گزارش تاریخ‌نگاران پیش از میرظهیر

پیرامون رویدادهای سیزده ساله - از برافتادن باوندیان در ۷۵۰ تا برآمدن مرعشیان در ۷۶۲ق - داده‌هایی را می‌توان در منابعی یافت که عمدتاً توسط مورخان چهار حکومت پادوسبانی، تیموری، مرعشی و صفوی تألیف شده‌اند. با توجه به اینکه گزارش مرعشی در منابع تاریخی پیاپی یاد شده، بنابراین ما آن را «روایت خاندان مرعشی» یا «روایت غالب و مسلط» می‌نامیم.

با کمی دقت منابع را از منظر زمانی می‌توان به دو دسته پیش و پس از میرظهیرالدین تقسیم کرد؛ یعنی زمانی که داستان در شکل «روایت مسلط» توسط میرظهیر شکل نهایی به خود گرفت. گذشته از این، به لحاظ درون‌مایه با سه روایت مواجه‌ایم.

ساختند و دائماً در بند آن بودند که ملک نیز در آن اعتقاد با ایشان یار شود. و کیان جلال رجوع به آستانه استندار اعظم ملک معظم جلال‌الدوله عزت انصاره کردند. (همان: ۲۰۱)

با دخالت استندر به‌طور موقت صلح برقرار می‌شود و کیاجلالیان این‌بار به چلاویان نزدیک شده

... و کیان جلال را از شهر بیرون فرستادند. از آن سبب ایشان را نومیدی بادید آمده، با کیان چلاب اتفاق کردند و کینه شاه مازندران در دل گرفته، بعد از مدت اندک ملک مازندران ایشان را طلب داشته خواست که خاطر ایشان با دست آرد و کیفیت آن حال بر سبیل تفصیل تطویلی دارد تا بدان انجامید که ملک معظم فخرالدوله شاه مازندران روز بیست و هفتم ماه محرم سنه خمسین و سبعمائه به‌دست علی کیا افراسیاب و محمد بن افراسیاب به غدر کشته شد و از شومی آن حرکت بدو عمل ناپسندیده، مدت سیزده سال شده است که مازندران یک ساعت و یک‌زمان از قتل و نهب و غارت و تاخت و تاراج خالی نیست... و هنوز در آن فتنه گشوده است. (همان: ۲۰۲)

نویسنده که چندان رغبتی به نوشتن تاریخ وقایع نداشته و با اصرار شاه غازی به این مهم دست زده (همان: ۷، ۸) چندان نگاه همدلانه‌ای نسبت به خاندان چلاوی که آنان را مسبب بروز فتنه در مازندران می‌دید، نداشت. آملی اخباری از این وقایع سیزده ساله به‌دست داده که با روایت مرعشی تفاوت‌هایی دارد. او می‌گوید با گسترش نفوذ کیاییان جلالی در مازندران، حسن باوندی به منظور برقراری موازنه قدرت مناصبی را به چلاویان واگذار نمود. پس پیداست که در این

و تیموری نوشته شده از این ویژگی برخوردارند که نخست: نویسندگان آنها در قیاس با منابع دوران مرعشی و صفوی به زمان وقوع حوادث نزدیک‌ترند. دیگر آنکه، مخدومان آنان با هر دو خاندان مرعشی و چلاوی از منظر دوستی و دشمنی مناسبات یکسانی داشته‌اند و نکته سوم اینکه تنها در منابع روزگار تیموری، معاصر با اسکندر چلاوی فرزند کیا افراسیاب از او و خاندانش (یزدی، ۱۳۷۸: ۲ / ۱۲۴۵؛ ابن عربشاه، ۲۰۰۸م: ۵۴) با ادبیاتی دست‌کم احترام‌آمیز یاد می‌شود.

##### ۵. نگاهی به داده‌های تاریخ رویان

اولیاءالله آملی در همان دوره‌ای می‌زیست که این حوادث روی داد و حتی بر زندگی او نیز سایه افکند (آملی، ۱۳۴۸: ۲۰۵). و بنابراین از نظر زمانی نزدیک‌ترین فرد به رویدادهای سیزده ساله می‌باشد. او در کتابش که به تاریخ شاهان رستم‌دار و رویان اختصاص دارد گریزی به حوادث مازندران شرقی زده و از مرگ شاه باوند با عنوان «واقعه هائله» (همان: ۵) یاد می‌کند. رویدادی که او را ناگزیر ساخت تا زادگاهش را ترک و برخلاف میلش رخت اقامت در بارگاه شاهان گاوباره بیافکند. او کیا افراسیاب چلاوی را مسبب این بدبختی می‌داند لذا چندان راغب نبود تا به جزئیات حوادث ورود نماید (همان: ۲۰۱، ۲۰۴). وی کوتاه در این باره می‌نویسد:

... در این مدت بحث درویشی و سرداری که در خراسان بنیاد کرده بودند، در مازندران بادید آمد و شرح و بسط آن حال که مبدأ آن از کجا بود، طول و عرضی دارد. کیا افراسیاب و خویشان بدان معنی مایل شدند و آن قانون را معتقد خود

علت گریختن اسکندر از مازندران نپرداخته بلکه کوچک‌ترین اشاره‌ای به اصرارش جهت انتقام‌گیری از هواداران مرعشیان پس از نبرد ماهانه سر نمی‌نماید و پیداست که در روزگار تیمور هنوز این داستان چندان بر سر زبان‌ها نبود و گمان می‌رود تعارضات میان چلاویان و مرعشیان پس از مرگ تیمور اوج گرفته و دوطرف تلاش کردند تا روایت‌های ویژه خود را تبلیغ نمایند.

منبع دیگری که آن‌هم *ظفرنامه* نام دارد، را شرف‌الدین علی یزدی در حدود سال‌های ۸۲۸-۸۳۲ق و به خواست ابراهیم سلطان، پسر شاهرخ تیموری، نوشته است. یزدی اطلاعات بیشتری پیرامون مازندران و خاندان چلاوی به دست می‌دهد. وی در *ظفرنامه* بی‌طرفانه با شخصیت اسکندر برخورد و او را دارای تباری بزرگ دانسته (یزدی، ۱۳۷۸: ۱/ ۵۰۱) از شجاعتش در نبردها سخن می‌گوید (همان: ۲/ ۱۲۴۵). اما آنجا که صحبت از شوریدن علیه امیر تیمور است از «کفران نعمت» اسکندر انتقاد می‌کند (همان: ۲/ ۱۲۴۶). یزدی درباره رویدادهای سیزده ساله مازندران گزارشی به دست داده که در تضاد با روایت مرعشیان است و سخن از اقدام خدعه‌آمیز سادات مرعشی و قتل غافلگیرانه پدر و برادران اسکندر چلاوی به میان می‌آورد. نکته‌ای که در «روایت مسلط» ناپیداست.

کمابیش، هم‌زمان با یزدی، حافظ ابرو - مورخ دیگر دربار تیموری - (ف: ۸۳۳ق) بیش از یزدی داده‌هایی از این رویدادها به دست می‌دهد و بی‌گمان سمرقندی نویسنده *مطلع سعیدین* و مجمع بحرین اطلاعات خود را از او می‌گیرد. حافظ ابرو ذیل حوادث تاریخ مازندران به سال ۷۶۱ق خبر از قتل غافلگیرانه کیاافراسیاب و جمعی از

زمان رقابتی سیاسی درون دربار باوندیان میان دو خاندان چلاوی و جلالی در جریان بود.

بنابر آنچه آملی گفته، تمام تلاش چلاویان بر این متمرکز بود تا شاه را به کسوت درویشی درآوردند و رقابت سیاسی موجود را به سود خود خاتمه دهند. بی‌گمان اگر چنین می‌شد موازنه قدرت به سود چلاویان تغییر و خاندان جلالی - به‌عنوان رقیب - از بازی قدرت کنار می‌رفت. بنابراین سخن میرظهیر در خصوص گرایش کیاافراسیاب به درویشی‌گری در زمانی پس از قتل ملک فخرالدوله داستانی است برساخته هواداران میربزرگ با هدف تبرئه شیخ از مشارکت در قتل شاه و نوشتن یکسره گناه به پای کیاافراسیاب و توجیه اقدام فریب‌کارانه سیدقوام‌الدین در کشتن او.

## ۶. نگاهی به داده‌های تاریخ‌نگاران تیموری

نخستین منبعی که خبری در رابطه با رخداد‌های این دوره به دست می‌دهد *ظفرنامه* نظام‌الدین شامی است. او به سال ۸۰۴ق به فرمان امیر تیمور کار نگارش کتابش را آغاز و در سال ۸۰۶ق آن را به پایان رساند. شامی تنها در چند جای کتاب سخن از حضور اسکندر، فرزند افراسیاب چلاوی، در تبعید به میان آورده و هیچ اشاره‌ای به وقایع مرتبط با جلالی وطن او نمی‌کند. همچنین سخنی هم از شوریدن او بر تیمور در میان نیست. گمان می‌رود مؤلف در این زمان، نگارش کتابش را به اتمام رسانده و با اجازه تیمور به زادگاهش، تبریز بازگشته است (شامی، ۱۳۶۳: ۸۴، ۹۴، ۱۲۵، ۱۲۸، ۲۵۵). نظام‌الدین شامی نه تنها به

افزایش پیروان میرقوام به دلیل گرایش کیاافراسیاب به عنوان حاکم وقت است. و سرانجام، حرکت مرعشیان در کشتن کیاافراسیاب نه کارزاری نظامی که حرکتی غافلگیرانه و از روی ناجوانمردی است. شاید بتوان گفت پس از تاریخ رویان و هنوز نیم قرن پیش از میرظهیرالدین، منابع دربار تیموری روایتگر جنبه‌های پنهانی از حوادث تاریخی مازندران هستند. رخدادهایی که بعدها در روایت مرعشی تلاش می‌شود تا به سود هیئت حاکمه وقت دگرگون گردد. با توجه به اینکه این منابع در فاصله شورش اسکندر چلاوی علیه تیمور تا به روزگار شاهرخ نوشته شدند، می‌توان روایت آنها را بی‌غرض دانست. نباید فراموش کرد که در آن زمان سادات مرعشی به عنوان دست‌نشانندگان تیموریان در مازندران دوباره به حکومت برگشته و روابط حسنه‌ای با تیموریان داشتند.

*مطلع سعدین و مجمع بحرین سمرقندی* کتابی است که نزدیک به دو دهه پیش از تاریخ طبرستان میرظهیر به رشته تحریر درآمد. سمرقندی ذیل بیان رویدادهای سال ۷۷۷ق می‌نویسد که در این سال اسکندر چلاوی به سبب کشته شدن پدرش به‌دست امیرقوام‌الدین از مازندران به خراسان مهاجرت نمود. او هم از غدر سادات در کشتن کیاافراسیاب سخن می‌گوید (سمرقندی، ۱۳۸۳: ۲/ ۴۸۱، ۶۵۵، ۶۵۷). به‌نظر می‌رسد که داده‌های او برگرفته از کتاب حافظ ابروست. واپسین منبعی که بیرون از حوزه روایت مسلط درباب آوارگی اسکندر چلاوی سخن رانده کتاب *روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات* اسفزاری است. وی اطلاعات چندانی در اختیار خواننده نمی‌نهد و حتی درباره علت بیرون آمدن اسکندر از مازندران

وابستگی‌اش توسط میرقوام‌الدین مرعشی و با نقشه‌ای از پیش برنامه‌ریزی شده می‌دهد. او می‌نویسد:

... امیر افراسیاب نیز مرید و معتقد او [میرقوام‌الدین مرعشی] گشت و او را بدان سبب تبع انبوه و معتقدان بسیار پیدا شدند و کار او رونق و رواجی تمام گرفت تا به‌حدی که دیو طمع بیضه در دماغ او نهاد که ملک مازندران مسخر گرداند و این داعیه در ضمیرش جای‌گیر شد. امیر افراسیاب پیوسته از روی اخلاص و اعتقاد به زیارت او آمدی از کید و مکر او غافل و در حق او هرگز گمانی به جز نیکی نبردی تا در شهر سنه احدی و ستین و سبعمائه سید قوام‌الدین با جمعی که محرم او بودند این راز در میان نهاده مواضعه کردند و فرصتی نگاه داشته به وقتی که امیرافراسیاب به دیدن او آمد چند کس را در کمین نشانده بود امیر افراسیاب را با جماعتی که مصاحب او بودند به قتل آورد و حکومت مملکت مازندران از سنوران تا رستمدر به دست فرو گرفت و فرزندان و متعلقان امیر افراسیاب که در جلاو بودند چون از این قضیه آگاه شدند چندگاه جلگاه جلاو را از ایشان نگاه داشتند و با اتباع سیدقوام‌الدین جنگ‌هایی سخت کردند و مردم بسیار از طرفین به‌قتل آمدند به عاقبت تاب مقاومت نیاوردند و از جلاو جلا شدند و قلعه فیروزکوه در دست ایشان بماند. امیر اسکندر پسر امیر افراسیاب در آن ایام جوانی بود نوخاسته بعد از آن به خراسان افتاد... (حافظ ابرو، ۱۳۸۰: ۱/ ۳۱۳)

این گزارش بیانگر چند تفاوت بنیادین با روایت غالب است. نخست اینکه برخلاف روایت مسلط رویکرد کیاافراسیاب به میرقوام را به دلیل اعتقادش می‌داند. دیگر اینکه در این روایت



گفتیم که این کتاب‌ها در دستگاه تیموریان، یعنی جایی که بازماندگان دودمان چلاوی بدانجا پناه برده بودند، نوشته شدند. از اینجا می‌توان این‌گونه پنداشت که مورخان تیموری روایتگر داستانی بازگو شده چلاویان‌اند. اصراری در پذیرش یا نپذیرفتن این گمانه نیست، اما دور از ذهن است بپنداریم تاریخ‌نویسان تیموری که اغلب هم‌زمان یا پس از شورش اسکندر علیه تیمور، به تاریخ‌نویسی اقدام کرده‌اند، از روایت مرعشیان بی‌خبر بودند. در روزگاری که مرعشیان برای سرنگونی چلاویان با دربار تیموری همکاری کردند (یزدی، ۱۳۷۸: ۲/ ۱۲۴۵) و دوباره به حکومت مازندران بازگشتند. آنها در این هنگام نه در مقام متخاصم که در جایگاه دست‌نشاندگانی هم‌پیمان قرار داشتند و منطقی‌تر می‌نمود که مورخان دربار تیموری در قیاس با چلاویان هم‌دلی بیشتری با مراعه‌ای از خود نشان داده و دست‌کم اشاره‌ای به روایت آنان بنمایند. این عدم یادکرد را می‌توان حمل بدان نمود که «روایت غالب» هنوز به شکل انجامین خود نرسیده بود.

## ۷. بازسازی وقایع سیزده ساله مازندران بر پایه گزارش همه منابع

### ۷-۱. پرده نخست: کشته شدن شاه

همه منابع در این نکته که شاه باوند را چلاویان به قتل رساندند هم‌سخن هستند. بعضی از تواریخ عمومی به اختصار بدان اشاره کرده‌اند و متون تألیفی پس از میرظهیرالدین نیز روایت او را تکرار می‌نمایند. اولیاء الله آملی در سیزدهمین سال وقوع آن رویداد به نکته‌ای اشاره می‌کند که در روایت

به کلی گویی بسنده می‌نماید. اما اسفزاری همچون سمرقندی سال ورود اسکندر به خراسان را ۷۷۷ق ذکر نموده و پیداست طی سنوات میان برافتادن افراسیاب در ۷۶۰ تا به سال ۷۷۷ خانواده وی در نقاط دیگر ایران آواره بوده‌اند. (اسفزاری، ۱۳۳۸: ۳۱/۲)

بنابراینچه تاکنون گفته شد می‌توان به این برآیند رسید که تا زمان نگارش تاریخ طبرستان میرظهیرالدین مرعشی، یعنی بیش از یک سده، دو روایت درباره رخداد‌های سیزده ساله مازندران وجود داشت. نخست، روایت تاریخ رویان؛ دوم، گزارش مورخان دربار تیموری. در جزئیات این دو روایت پاره‌ای از مشترکات قابل ردیابی است. نخست اینکه، هر دو از گرایش کیاافراسیاب و اظهار ارادتش به میرقوم سخن آورده‌اند. با این تفاوت که آملی آن را پیش از مرگ شاه باوند و در اثر رقابت‌های درونی دربار باوندیان دانسته و منابع دوره تیموری بدون یادکرد زمان، این حرکت را به ارادت قلبی کیاافراسیاب پیوند می‌زنند.

نکته بعد اینکه منابع تیموری از ترور کیاافراسیاب و وابستگی‌اش به دست مرعشیان، با برنامه‌ریزی قبلی سخن می‌گویند و آملی بدون اشاره به این نقشه، از کشته شدن او به دست نوکران سیدقوم صحبت می‌کند. در هیچ‌یک از این منابع جنگ و کارزاری در میان نیست و آملی «بانصرکلاته»<sup>۱</sup> را به‌عنوان مکان کشته شدن کیاافراسیاب ذکر می‌کند و برخلاف روایت غالب نامی از نبرد «جلالک مارپرچین» نمی‌برد.

۱. روستایی از توابع شهرستان آمل واقع در دابودشت جنوبی.

کردند که با خواهرزاده افراسیاب چلاوی - که دخترخوانده ملک هم بود - روابط نامشروع داشته و از همین روی علما فتوای قتل او را داده‌اند و ایشان تنها انجام دهندگان فتوایند. روشن است که ایراد ارتکاب چنین جرمی به شخص شاه چندان هم آسان نیست چه برسد به اثباتش؛ زیرا از نظر قوانین شرعی مسجل شدن این رابطه دارای شروطی است که تحقق آن را بسیار دشوار می‌کند. از نظر عملی هم تا زمانی که شخص شاه زنده بود، کسی نمی‌توانست در این باره وی را بازخواست کند. در نتیجه رواج این داستان قطعاً به زمانی پس از مرگ ملک فخرالدوله بازمی‌گردد. نکته حائز اهمیت اینکه مرعشی می‌گوید سیدقوام‌الدین نیز این فتوا را توشیح نمود که شاهدی است بر روابط پنهانی وی با کیاافراسیاب.

شکل‌گیری یک اتحاد سه‌گانه میان دو خاندان اسفاهی - چلاویان و جلالیان - و یک خاندان روحانی - مرعشیان - موجب برافتادن باوندها شد. پیش از آن، نکته‌ای را که نباید از نظر دور داشت «طول زمان» استو دیگر، تاریخ آغاز فعالیت میرقوام‌الدین مرعشی. میرظهیر در این باره می‌نویسد:

... و در آن وقت سیزده سال از خروج سید قوام‌الدین گذشته بود که ابتدای خروج سید هدایت آثاری قوامی در سنه خمسین و سبعمائه است. (مرعشی، ۱۳۶۴: ۱۶)

سال ۷۵۰ق دقیقاً هم‌زمان است با ترور شاه باوند به‌دست چلاویان و این را نباید از نظر دور داشت که میرقوام‌الدین فتوای کشتن شاه باوند را توشیح کرد (همو، ۱۳۴۵: ۱۲۱). اگر این نکته را در کنار خبر میرظهیرالدین مرعشی بنهیم که خروج قوام‌الدین را

مرعشی به چشم نمی‌خورد و آن‌هم دلیل قتل ملک مازندران است. او گزارش می‌کند که اختلافات درونی درگاه فخرالدوله حسن که به قتل بزرگ خاندان جلالی و رانده شدن آل جلال منجر گردید به رونق کار افراسیاب چلاوی انجامید با دخالت شاه رستم‌دار، دگرباره شاه مازندران به جلالیان روی خوش نشان داد اما این بار چلاویان که موقع خود را متزلزل می‌یابند در توافقی با آل جلال شاه باوند را ترور کرده و بدین ترتیب دوران سیزده ساله‌ای از هرج و مرج در مازندران آغاز می‌گردد. اما آملی نمی‌گوید چگونه روابط میان این دو گروه متخاصم بهبود یافت. گزارش‌های بعدی بخش‌هایی از این توافق را برای ما آشکار می‌سازد.

#### ۲-۷. پرده دوم: دسیسه علیه شاه

با امتناع شاه باوند از گرویدن به جرگه درویشان نقشه کیاافراسیاب و میرقوام اندکی تغییر کرد. اینک آنها آماده بودند تا به قماری بزرگ دست بزنند. شاه باید کنار می‌رفت، اما نمی‌شد شتاب‌زده عمل کرد. ابتدا لازم بود تا تمامی نیروهای فعال در میدان سیاست را به سمت خود جلب کرد. در توافقی پشت پرده اختلافات چلاویان با جلالیان حل شد. لذا در سال ۷۵۰ق ملک فخرالدوله حسن بن کیخسرو به‌عنوان واپسین شاه باوندی مازندران در گرمابه به‌دست فرزندان کیاافراسیاب ترور شد و این رویداد پایان حکومت هفتصد ساله باوندیان بود.

در دنیای سیاست آن روز و نزد مردم منصب پادشاهی دارای تقدس و کشتن شاه اقدامی ناپسند بود. در نتیجه توطئه‌گران باید توجیهی برای افکار عمومی ارائه می‌کردند و چه بهانه‌ای بهتر از ایراد اتهامات مذهبی. آنان ملک فخرالدوله را متهم

درویشان بروز کرد. این دو خاندان که از قبل هم بر سر بسط دامنه نفوذ خود با یکدیگر اختلافاتی داشتند (آملی، ۱۳۴۸: ۲۰۱)، بخشی از طبقه جنگاوران مازندران را شکل داده و از کاربه‌دستان اداری باوندیان به شمار می‌رفتند. بنابر قواعد جامعه آن روز، این طبقه تنها خود را شایسته اداره امور حکومت دانسته و برای طبقات مذهبی و درویشان اختیاری در ملکداری قائل نبود. دخالت درویشان در امور حکومت نقض قواعد مرسوم به‌شمار می‌رفت، حال که کیاافراسیاب نیز دست ارادت به دامن میرقوام‌الدین زده بود (مرعی، ۱۳۶۴: ۳۵) آنان احساس خطر می‌کردند. کیاییان جلال می‌دانستند اتحاد میان چلاویان و مرعشیان معادلات قدرت را برهم زده و درنهایت به زیان آنان تمام خواهد شد؛ در نتیجه ناخرسند از شرایط پیش آمده کوشیدند تا این مناسبات را برهم بزنند. لذا کیاافراسیاب را تشویق می‌کردند تا با بازگشت به سنت‌های کهن، درویشان را از مداخله در امور منع نماید (مرعی، ۱۳۴۵: ۱۷۷ و ۱۸۴). از سویی دیگر، آل‌جلال که سیاستمدارانی کهنه‌کار در مازندران به‌شمار می‌رفتند، بیم آن را داشتند تا بی‌پروایی هواداران میربزرگ، که چندان هم پایبند آیین‌های جامعه آن روز نبودند، به قلمرو ایشان تسری یافته و رعایای آنها را متأثر سازد. سرانجام تحریکات جلالیان و گستاخی‌های دراویش کیاافراسیاب را به ستوه آورد (همان: ۱۷۵). وی که شکیبایی‌اش را ازدست داده بود به ناگزیر واکنش نشان داد. اختلاف به اوج خود رسید.

باری، عدم تخصیص سهمی منصفانه از خون گسترده باوندها به میرقوام‌الدین، ناخرسندی او را به‌دنبال داشت و کوشید تا توسط هوادارانش به تحریک و آزار افراسیاب چلاوی بپردازد شاید با

۷۵۰ق دانسته می‌توان به این نتیجه رسید که فخرالدوله حسن باوند قربانی یک اتحاد سیاسی سه‌گانه شد.

داده‌های منابع از جزئیات وقایع سیزده ساله حکایت از همکاری سه خاندان با یکدیگر در مقاطع مختلف دارد. در این مدت یک بار اسکندر پادوسبانی (سال ۷۵۱ق) ملک رویان با هدف بازگرداندن فرزندان شاه باوند به آمل لشکر کشید اما در نبرد «مران دیه»<sup>۱</sup> از سپاه متحدان شکست خورد. این نبردها تا ۷۶۱ق که سال مرگ جلال‌الدوله اسکندر، ملک رستم‌دار، بود ادامه داشت (همان: ۴۷) و ائتلاف سه‌گانه میان چلاویان، جلالیان و مرعشیان ضد شاه پادوسبانی و بازماندگان باوندیان عمل می‌کرد (آملی، ۱۳۴۸: ۲۰۳). بنابراین تا هنگامی که تهدید شاهان مازندران غربی باقی بود، همکاری مشترک میان این اتحاد سه‌گانه برقرار است.

### ۷-۳. پرده سوم: نزاع بر سر مرده‌ریگ

پس از دفع خطر رستم‌داریان، نخستین نشانه‌های درگیری میان هم‌پیمانان ظهور می‌کند. نخستین اختلاف تقسیم مرده‌ریگ باوندیان میان سه خاندان برانداز بود. به‌گونه‌ای که از گزارش‌های منابع برمی‌آید، پس از برافتادن باوندها؛ ولایت آمل به چلاویان (مرعی، ۱۳۴۵: ۱۷۷) و ساری به انضمام قلعه توجی<sup>۲</sup> در اختیار کیاییان جلال قرار گرفت (همان: ۱۸۳، ۱۸۶)، اما در این میان، کمترین سهم به میرقوام رسید و جز دهکده دابو<sup>۳</sup> چیزی عاید وی نگشت. همچنین اختلافاتی میان افراسیاب چلاوی و کیاییان جلالی در نحوه همکاری با میرقوام و

1. Maran Dieh  
2. Toojee  
3. Daboo

مورد ظلم حاکمان وقت واقع شده‌اند. (میرتیمور، ۱۳۶۴: ۷۶)

دوم اینکه هدف آنان نه تصاحب قدرت بلکه گسترش عدالت است.

سوم اینکه به واسطه حکومت ایشان است که شریعت واقعی برقرار، فسق و فجور، جهل و بی‌ایمانی از جامعه رخت برمی‌بندد. (مرعشی، ۱۳۶۴: ۱۶، ۳۸، ۴۵، ۱۳۵، ۳۰۶؛ همو، ۱۳۴۵: ۵۸، ۱۷۲، ۱۹۴، ۲۱۱، ۲۲۵)

با چنین برداشت تاریخی بود که رقیبان نماد فساد و لشکریان خود را «سپاه اسلام» می‌خواندند. (همان، ۱۳۶۴: ۸۱، ۱۲۹) در نتیجه سادات نماینده حق و دارای این ماموریت الهی بودند که با ستمکاران (همان: ۳۳) تا «دفع و رفع فتنه و ظلم و تعدی» مبارزه نمایند (لاهیجی، ۱۳۵۲: ۳۰۹). در اندیشه میرقوام‌الدین «الملک و الدین توأمان» تصور می‌شد و راهکار برچیدن مشکلات دنیوی اهتمام در اجرای هرچه بیشتر دین و امور شرعی و «قلع و قمع مخالفان دین، مهما امکن» بود. (مرعشی، ۱۳۴۵: ۱۸۳)

#### ۸-۲. انگیزه‌های کارکردی

میربزرگ از آغاز در پی دستیابی به قدرت بود و شعار شریعت سرمی‌داد، اما نمی‌شد حاکمی را که با نیرنگ و فریب بدین مهم دست یافته فردی مقدس دانست. در تبلیغات شیعی؛ خدعه و نیرنگ کار مخالفان بود بنابراین باید گناه کارهای ناپسند را بر دوش دیگران انداخت و قلب واقعیات راهکاری بود که دستگاه تبلیغاتی دولت مرعشی بدان متوسل گشت.

تنها سؤال این است که چرا میرقوام‌الدین نیاز داشت تا شاه باوند را به دست شخص دیگری ساقط نماید؟ در نگاه عمومی باوندیان صاحبان

ظهور حرکتی از جانب او بهانه لازم را به دست آورد. سرانجام افراسیاب ناآگاه از توان حقیقی مرعشیان مرتکب خطا شد و برخورد با هواداران سیدقوام را دستور کار ساخت. در روایت میرظهیر مرعشی آمده که افراسیاب، شیخ را به زندان می‌افکند. حصری که یک شب بیشتر به درازا نیانجامید و با هجوم هواداران؛ سید از زندان برست. حرکتی نمادین برای به رخ کشیدن قدرت واقعی سادات. کیا افراسیاب که چاره‌ای جز کنار آمدن با شیخ نداشت تصمیم گرفت به ملاقات او برود. بازهم برآوردی نادرست؛ به محض حضور کیا افراسیاب در محل مقرر، یکی از هواداران میرقوام با تیر وی را هدف قرار داد و باقی همراهان نیز خود را در دام مرعشیان یافتند. کشتار چلاویان خیلی زود به پایان رسید و سادات به همراه هوادارانشان به سرعت آمل را تسخیر کردند. در این میان، بازماندگان چلاویان و کوچکترین پسر افراسیاب، اسکندر، تنها موفق می‌شوند جان خود را نجات داده به رستم‌دار بگریزند. پایان میان پرده چلاویان بر سریر شاهی مازندران.

#### ۸. دلایل تحریف تاریخ وقایع سیزده ساله

دلایل و انگیزه‌های تحریف تاریخ وقایع رخ داده میان سال‌های ۷۵۰ تا ۷۶۲ق را می‌توان به سه دسته ایدئولوژیکی، کارکردی و تاریخی تقسیم کرد.

#### ۸-۱. انگیزه‌های ایدئولوژیکی

نگاهی به منابع تاریخی نشان می‌دهد که نه تنها مرعشیان بلکه تمامی سلسله‌های علوی تبار شمال ایران خوانش ویژه‌ای از تاریخ را شعار خود ساخته بودند.

نخست اینکه سادات در طول تاریخ اسلام

که وی در توجیه اقدام سادات جهت برانداختن افراسیاب اقدام او در کشتن ولی‌نعمت پیشین را غدر می‌خواند (مرعشی، ۱۳۴۵: ۲۲۵). در نتیجه چون حق مشروع سلطنت باوندیان از تصدیق همگانی برخوردار بود لذا میرقوم نیاز داشت این کار به دست فرد دیگری صورت پذیرد تا دامان وی به خون ناحق آلوده نگردد.

### ۳-۸. انگیزه‌های تاریخی

مرعشیان دشمنان قسم خورده چلاویان بودند. این بدان معنا نیست که ما گزارش‌های تاریخی میرظهیرالدین را یکسره تکذیب کنیم ولی وابستگی او به خاندان مرعشی موجب شده تا در این بخش از تاریخ‌نگاری‌اش، از گزاره‌هایی در روایت وقایع بهره برد که نقض بی‌طرفی مورخ به‌شمار می‌رود. وی رخدادها را به گونه‌ای بازگو می‌کند که خوانندگانش را ناخودآگاه به سمت داوری منفی علیه چلاویان می‌کشاند. هرچند او یادآور می‌شود اخبار را از پدر و «بنواعمام» شنیده، لیکن تمام آن را یکسره می‌پذیرد؛ در نتیجه دست‌کم در این مورد نمی‌توان انتظار ثبت گزارشی بی‌طرفانه از او داشت. کمااینکه خود وی هم نفرتش از چلاویان را پنهان نمی‌کرد. (همان: ۲۴۰)

مورخان دوره صفویه نیز انگیزه‌های کافی برای دشمنی با چلاویان را داشته‌اند، از جمله درگیری حسین کیای چلاوی با شاه اسماعیل؛ اخذ روایات از تاریخ میرظهیرالدین مرعشی؛ و سومین دلیل که البته برای منابع دوره طهماسب به بعد شاید قابل ذکر باشد، ادعای انتساب دو خاندان به سیادت و تشیع و دشمنی مشترک با غیرسادات است.

مشروع قدرت در مازندران به شمار می‌رفتند. و کسانی که عیله ایشان برمی‌خاستند در نگاه عموم، سرکش و یاغی به‌شمار می‌آمدند. برای نمونه درباب غاصب شناختن کیاافراسیاب چلاوی از سوی دیگر ارباب قدرت منطقه مهم‌ترین اشاره را می‌توان در سخنان تند کیاحسن ضمان‌دار داماد کیاافراسیاب مشاهده نمود:

در آن زمان افراسیاب جلابی حاکم مازندران فخرالدوله حسن را به خنجر غدر کشته بود... کیاحسن ضمان‌دار که همشیره افراسیاب را در حباله نکاح داشت و از قبل ملک فخرالدوله حسن در لارجان حکومت می‌کرد، به افراسیاب پیغام داد که تو پای از حد خود بیرون نهاده به‌خلاف شرع شریف مانند ملک فخرالدوله ملکی را کشتی و مع‌ذلک پیوسته مرتکب انواع ملامی و مناهی می‌شوی؛ بنابراین مرا و سایر امراء ولایات را شرعاً و عرفاً متابعت تو جایز نیست. (خواندمیر، ۱۳۸۰: ۳/۳۳۸؛ مرعشی، ۱۳۴۵: ۱۷۴)

اندیشه نامشروع دانستن حکومت کسی که با کشتن حاکم برحق به حکومت برسد، در منابع قابل مشاهده است (بنگرید به: هاشم میرزا سلطان، ۱۳۹۷: ۳۵؛ مرعشی، ۱۳۴۵: ۱۸۱) اما در این عبارات تأکید کیاحسن بر حقوق شرعی و عرفی است. چرا که از نگاه دینی افراسیاب چلاوی با کشتن شاه مرتکب قتل ناحق گردیده که از منظر اسلام ارتکاب این گناه کبیره ولایت او را باطل می‌کند. اما مهم‌ترین نکته حقوق عرفی سلطنت بود. این حق در نگاه مردم آن روزگار به خاندان باوند تعلق داشت و کیاافراسیاب با نیرنگ کوشیده بود آن را به خود اختصاص دهد. این استدلال در نامه میرکمال‌الدین به امیر تیمور نیز بازتاب می‌یابد آنجا

## ۹. نتیجه

در عالم سیاست پیوند نزدیکی میان فعالیت سیاسی و افکار عمومی وجود دارد. زیرا اقبال مردم می‌تواند به دوام حکومت یاری رساند، از همین روی تمام نظام‌های سیاسی حاکم می‌کوشند با پیش گرفتن سیاست‌گذاری‌های عمومی و از جمله تبلیغات، اقدامات خود را مشروع جلوه دهند. از همین روی، آنان به ترفندهای تبلیغاتی مختلفی متوسل می‌شوند تا به موازات تطهیر چهره شخص حاکم؛ دشمنان خود را تخریب نمایند.

عدم توجه تاریخ‌نگاران پس از میرظهیر به جزئیات وقایعی که تاریخ‌نویسان دستگاه تیموری و اولیاء الله آملی در تاریخ رویان ارائه می‌کنند موجب شد تا روایتی یک‌سویه در زمینه تاریخ وقایع سیزده ساله مازندران شکل بگیرد. برداشتی که در آن تمام گناه به پای دودمان چلاوی نوشته شده و مرعشیان از هر نظر تطهیر می‌گردند.

این در حالی بود که چلاویان همچون دیگر بازیگران میدان سیاست در پی کسب قدرت بودند و در این راه نیز دست به اقداماتی زدند که هرچند از نظر بازیگران سیاست توجیه‌پذیر است اما به لحاظ اخلاقی شایسته نمی‌نماید ولی آنچه آنان انجام دادند در طول تاریخ توسط دیگران هم صورت گرفته و بنابراین نمی‌توان یکی را ستود و دیگری را تقبیح کرد. چنین می‌نماید که تاریخ‌نگاران بعدی یکسره دل به روایت‌های دشمنان این خاندان سپرده بودند و خواسته و ناخواسته تمام شواهدی که می‌توانست به سود چلاویان باشد را نادیده انگاشتند.

برپایه داده‌های برگرفته از همه منابع تاریخی می‌توان گفت که بنیان‌گذار حکومت مرعشیان هم

کمتر از افراسیاب چلاوی در حوادث سیزده ساله مازندران نقش ایفا ننمود. بی‌گمان وی در مجموعه این حوادث دست داشت. نخستین مشکل او در راه نیل به قدرت وجود حکومت باوند و عدم گرایش شاه به طریقه درویش بود. در آغاز می‌بایست شاه را که حاکم مشروع به‌شمار می‌رفت، از میان برداشت و اینکار باید به گونه‌ای انجام می‌شد که کمترین تقصیر را متوجه وی سازد، لذا در نقشه‌ای حساب شده کیاافراسیاب را در ترور فخرالدوله حسن همراهی نمود. توطئه‌گران سپس برای تبرئه خود شاه مقتول را به داشتن روابط جنسی نامشروع متهم ساختند. در ادامه با وجود همکاری‌های اولیه، میان اتحاد سه‌گانه‌ای که با مشارکت کیایان جلالی شکل گرفته بود، بر سر تقسیم میراث باوندیان دچار اختلاف شدند. میرقوم که سهم کمی از این خوان برده بود با طرح نقشه‌ای دیگر کیاافراسیاب را از میان برداشت و بدین ترتیب آمل را تسخیر کرد. این بار وی که اقدام خود را پاسخ به جسارت کیاافراسیاب در قتل مخدوم سابق و آزار درویشان وانمود می‌کرد؛ تمام تلاش خود را صرف تسخیر مازندران کرد. در کنار اقدامات سیاسی، حکومت مرعشی از فعالیت تبلیغی نیز غافل نماند بلکه با ساخت داستانی جعلی گناه تمام حوادث سیزده ساله را بر دوش دشمنان شکست خورده نهاد. هدف غایی این تبلیغات را باید بدنام ساختن مخالفان و آفرینش چهره‌ای فرهمند از بنیان‌گذار حکومت مرعشی دانست. داستانی که در تاریخ طبرستان میرظهیرالدین مرعشی به صورت‌بندی نهایی‌اش رسید و مورخان سده‌های بعد آن را بی‌چون و چرا پذیرفتند.

## منابع

- آزند، یعقوب (۱۳۶۵). قیام مرعشیان. تهران: امیرکبیر.
- آملی، اولیاءالله (۱۳۴۸). تاریخ رویان، تصحیح منوچهر ستوده. تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
- ابن عربشاه (۲۰۰۸م). عجائب المقدور فی نوائب تیمور. تصحیح سهیل زکار. دمشق: نشر التکوین.
- اسفزاری، معین‌الدین محمد زمچی (۱۳۳۸). روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات. تصحیح سیدمحمد کاظم امام. تهران: دانشگاه تهران.
- اسکندریگ منشی ترکمان (۱۳۸۲). تاریخ عالم آرای عباسی. تصحیح ایرج افشار. چاپ سوم. تهران: امیرکبیر.
- اسلامی، حسین (۱۳۹۰). مازندران در تاریخ ساری: شلفین.
- اعتمادالسلطنه، محمدحسن خان (۱۳۹۳). التدریس فی احوال جبال شروین. تصحیح میترا مهرآبادی. چاپ دوم. تهران: دنیای کتاب.
- اللهیاری، فریدون؛ نورایی، مرتضی؛ رسولی، علی (۱۳۸۹). «حکومت‌های محلی ایران در قرن هشتم هجری و مسئله مشروعیت». پژوهش‌های تاریخی. دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه اصفهان، دور جدید. س ۲. ش ۲ (پیاپی ۶). تابستان. ص ۱-۲۴.
- برزگر، اردشیر (۱۳۸۸). تاریخ تبرستان. پژوهش و تصحیح محمد شکری فومشی. چاپ دوم. مجموعه ۳جلدی. تهران: رسانش.
- پیرنیا، حسن و عباس اقبال آشتیانی (۱۳۸۰). تاریخ ایران از آغاز تا انقراض قاجاریه. چاپ نهم. تهران: خیام.
- تتوی، قاضی احمد؛ آصف خان قزوینی (۱۳۸۲). تاریخ الفی. تهران: علمی و فرهنگی.
- حافظ ابرو، عبدالله بن لطف‌الله (۱۳۸۰). زبده التواریخ. تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- حسینی، سیدمحمد؛ نوری، علی آقا (۱۳۹۴). «همگونی تصوف با تشیع و کارکردهای سیاسی و اجتماعی آن در مازندران ۷۶۰ تا ۷۹۵ هجری». شیعه پژوهی. ش ۳. تابستان. ص ۱۱۷-۱۴۰.
- خواندمیر، غیاث‌الدین بن همام‌الدین (۱۳۸۰). تاریخ حبیب‌السیر. چاپ چهارم. تهران: خیام.
- خورشاه بن قباد الحسینی (۱۳۷۲). تاریخ ایلچی نظام شاه. تصحیح محمدرضا نصیری. تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.
- دهباشی، علی (۱۳۷۷). «معرفی کتاب تفحصی در تاریخ سرداران خراسان و مازندران». نوشته سید محمد علی شهرستانی. بخارا. ش ۲. ص ۲۱۷-۲۲۵.
- رابینو (۱۹۳۹م). «سلسله مرعشیه مازندران». ژورنال آسیایی. ترجمه ضیاء‌الدین دهشیری.
- راوندی، مرتضی (۱۳۸۲). تاریخ اجتماعی ایران. چاپ دوم. تهران: نگاه.
- روملو، حسن (۱۳۸۴). احسن التواریخ. تصحیح عبدالحسین نوایی. تهران: اساطیر.
- سمرقندی، کمال‌الدین عبدالرزاق (۱۳۸۳). مطلع سعدین و مجمع بحرین. تصحیح عبدالحسین نوایی. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- ستوده، منوچهر (بی‌تا). درویشان مازندران. [بی‌جا]. [بی‌نا].
- شاهی، نظام‌الدین (۱۳۶۳). ظفرنامه. تصحیح پناهی سمنانی. تهران: بامداد.
- عمادی حائری، محمد (۱۳۹۴). سادات هزارگریب، سلسله‌ای شیعی در شرق مازندران. چاپ دوم. قم: کتابخانه تخصصی ایران و اسلام.
- گیلانی، ملاشیخ‌علی (۱۳۵۲). تاریخ مازندران. تصحیح منوچهر ستوده. تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
- لایه‌چی، علی بن شمس‌الدین بن حسین (۱۳۵۲). تاریخ خانی. تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
- مجدد، مصطفی (۱۳۸۰). تاریخ مرعشیان در ایران.

- تهران: رسالتش.
- مرعشی، میرتیمور (۱۳۶۴). *تاریخ خاندان مرعشی مازندران*. تصحیح منوچهر ستوده. چاپ دوم. [بی‌جا]: اطلاعات.
- مرعشی، میرظهیرالدین بن نصیرالدین (۱۳۴۵). *تاریخ طبرستان و رویان و مازندران*. تصحیح محمدحسین تسییحی. تهران: مؤسسه مطبوعاتی شرق.
- مرعشی، میرظهیرالدین بن نصیرالدین (۱۳۶۴). *تاریخ گیلان و دیلمستان*. تصحیح منوچهر ستوده. چاپ دوم. تهران: اطلاعات.
- مهجوری، اسماعیل (۱۳۸۱). *تاریخ مازندران*. تهران: توس.
- میرجعفری، حسین (۱۳۸۳). «حمله تیمور به مازندران و عوامل سقوط مرعشیان». *مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه اصفهان*. دوره دوم. ش ۳۶ و ۳۷. بهار و تابستان. ص ۱۷-۳۶.
- نبئی، ابوالفضل (۱۳۷۵). *اوضاع سیاسی اجتماعی ایران در قرن هشتم هجری، از سقوط ایلیخانان تا تشکیل تیموریان*. مشهد: دانشگاه فردوسی.
- هاشم میرزا سلطان (۱۳۹۷). *زبور آل داوود*. تصحیح عبدالحسین نوایی. تهران: میراث مکتوب.
- یزدی، شرف‌الدین علی (۱۳۷۸). *ظفرنامه*. تهران: مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی.